

افکار و آراء چارلز تیلور در فلسفه اخلاق



چهار شادی

شهرت چارلز تیلور به عنوان فیلسوف پیش‌رو معاصر، ناشی از فعالیت او در حوزه‌های معرفتی گوناگون می‌باشد. او در محدودیت‌های رویکردهای مکانیکی در مطالعه رفتار انسان، نقش تفسیر و داوری‌های میان‌فرهنگی در علوم اجتماعی، مناسبت معاصر فلسفه رمانتیک آلمان و ارتباط خود و اخلاق به معنای وسیع کلمه به تأمل پرداخته است. تیلور متفکری عمده در حوزه‌هایی همچون نزاع لیبرال‌ها و جامعه‌گرایان در تئوری سیاسی می‌باشد و همین‌طور محور مؤثری در مباحثات چند فرهنگ‌گرایی، دموکراسی و سکولارسازی است. وی در تشخیص ملالت‌های مدرنیته نیز پیشرو بوده است. نقش تیلور در این حوزه‌های به ظاهر متفاوت دنبال‌کننده مسیری معنی‌دار و به هم پیوسته است. نوشتار حاضر گزارشی از این تلاش از نقطه‌نظر اخلاق می‌باشد. به اختصار، پروژه فلسفی تیلور، معرفت‌شناسی این پروژه، «خود»، چهارچوب‌های گریزناپذیر، اصالت، مدرنیته و ملالت‌های آن را از دیدگاه تیلور بیان کرده و در پایان نکاتی ایضاحی و انتقادی مطرح خواهند شد.

الف) پروژه فلسفی تیلور

پروژه فلسفی تیلور بر محور ایده‌ای به شرح زیر می‌چرخد:

چون ما در این جهان زندگی می‌کنیم، محکوم به معنی هستیم. به این معنی که زندگی انسان بر اساس لایه‌های معنی‌تکون یافته است. این ایده به ظاهر ساده پی‌آمدهای زیادی برای فلسفه و علوم انسانی دارد. ایده فوق‌الذکر اساساً به موریس مرلو-پونتی برمی‌گردد. یکی از فیلسوفانی که بیش‌ترین تحسین تیلور را برانگیخته‌اند.

برای فهم پروژه تیلور باید سطوح مختلف معنی‌داری جهان را متمایز کنیم. گویا ابتدایی‌ترین مرحله معنی‌داری، ادراک است. آدمی مثل سایر حیوانات حوزه‌های معرفتی دارد که در آن‌ها برخی از امور از زمینه بازشناسی می‌شوند. این امر وقتی رخ می‌دهد که چیزی از عالم خارج به امیال و اهداف ما مرتبط باشد. به عنوان مثال وقتی که طعمه حیوان وارد حوزه حسی او می‌شود، بلند می‌شود. آن برای حیوان به عنوان منبع بالقوه ارضای نیاز گرسنگی معنی‌دار است. ما وقتی معنی یک عمل را می‌فهمیم که به نیاز یا هدفی از ما حاکم باشد. ما علاوه بر فهم معنای یک عمل، آن را تفسیر هم

می‌کنیم و با زبان، نسبت به ارزیابی معانی اقدام می‌کنیم. امیال و اهداف آنگاه که به تفسیر خلاقانه عرضه می‌شوند، برخی اهمیت بیش‌تری از دیگران پیدا می‌کنند، یک میل شکوفاگشته مهم‌تر از میلی سطحی ارزیابی می‌شود. حتی برخی از امیال و اهداف به عنوان معیارهای اخلاقی عمل می‌کنند، لذا امیال و اهدافی که می‌خواهیم بر اساس آن‌ها رفتار کنیم و معیارهای اخلاقی که تمییز می‌دهیم، در واقع منعکس‌کننده نوع شخصیتی است که من هستیم و می‌خواهیم باشیم. به این شکل، ما با تفاوت کیفی امیال و اهداف مواجه هستیم. برخی از آن‌ها برای زندگی انسان یا روش زندگی خود من مناسب‌تر هستند. اگر برخی امیال و اهداف ارزشمندتر هستند، می‌توان پرسید آن‌ها کدامند؟

تأمل در ارزیابی امیال و اهداف به دو علت مبهم بودن و تنوع گسترده و جدی ارزش‌ها سخت است. تنوع ارزش‌ها را در سه سطح می‌توان لحاظ کرد:

۱. یک فرد می‌تواند در مراحل مختلف زندگی خود، امور مختلفی را ارزش بداند و حتی ارزش‌های یک مرحله با هم متفاوت باشند.

۲. یک فرهنگ ارزش‌های مختلفی را برای ما عرضه می‌کند.

۳. فرهنگ‌های مختلف ملاک‌های متمایز و اغلب غیرمتلاطمی را ارائه می‌دهند. به عبارت دیگر، در درون زندگی فرد، بین افراد متعلق به یک فرهنگ و بین فرهنگ‌ها درخصوص امیال و اهداف تعارض و تنازع وجود دارد.

برای بیش‌تر مردم و در بیش‌تر فرهنگ‌ها معنای زندگی متعلق به خود فرد یا در مشارکت با حیاتی وسیع‌تر از خود فرد است. برخی معنی را در جزوی از خلقت خدا بودن یا زندگی مطابق دستورات خدا می‌دانند، برخی دیگر آن را در نزدیکی به طبیعت جست‌وجو می‌کنند و با شمول بیش‌تر، مردم معنی را در احساس تعلق به گروه یا جمعیتی خاص همچون خانواده، قبیله، حرفه، سنت، ملت و... می‌دانند.

بنابراین، معنی از آن اعیان نیست که در ارتباط با امیال و اهداف ما پیدا می‌کنند، بلکه چیزی است که آن را از امیال و اهداف خود می‌خواهیم. ما به شکل طبیعی بین زندگی معنی‌دار و مطبوع و زندگی بی‌معنی فرق می‌گذاریم. چنان‌چه اگر تصور کنیم که بین معنای موجود در زندگی بسالعمل ما و معنای زندگی بالقوه قابل حصول

می‌باشد. به نظر تیلور چنین مشکلاتی ناشی از معرفت‌شناسی طبیعت‌گرایانه و تعمیم آن به علوم انسانی است، در حالی که استدلال اخلاقی مبتنی بر گذار است. صحبت از برتری مطلق نیست، هدف اثبات برتری یکی بر دیگری است. عقل عملی معطوف به گزاره‌ها در مقایسه‌ای است. دل‌مشغولی اصلی استدلال اخلاقی عبارت است از نشان دادن این‌که این گزاره فرآیندی است که به طور مستمر در جهت کاهش اشتباهات صورت می‌گیرد.^۲

تیلور در ریشه‌یابی برخی ملالت‌های فرهنگ معاصر از جمله فردگرایی، عقلانیت ابزاری و استبداد نرم به نسبت‌گرایی معتدل می‌رسد

دیدگاه تیلور متفاوت از دیدگاه مدل تکلیفی است. در این دیدگاه، پرسش ما معطوف به این است که چه چیز معینی حقانیت می‌بخشد؛ سودانگاری، کانتی و لیبرالیسم مصادیق این دیدگاه هستند، در حالی که تیلور معتقد است باید در اخلاق توجه معطوف به زندگی خیر باشد. در خصوص ماهیت اخلاق و پژوهش اخلاقی، تیلور برخلاف رویه حاکم بر فلسفه اخلاق که به طور عمده محور هستند، بر این باور است که تعریف ماهیت زندگی مبتنی بر خیر نیز از اهداف پژوهش اخلاقی است. به نظر او، پیدایش نظریه‌های مبتنی بر حق محصول رشد اتمیسم است. در اخلاق مبتنی بر حق، روابط با دیگران تنظیم می‌شود و در نتیجه، آنچه روابط ما را با خودمان تنظیم می‌کند، یعنی آنچه به زندگی معنی می‌بخشد، از پژوهش اخلاقی بیرون رانده شده است. تردیدهایی که اخلاق متجدد غرب بر این محور انداخته چهارچوب‌های اخلاقی را که به واسطه آن‌ها زندگی خود را معنی‌دار می‌سازیم، مشکوک ساخته است. نداشتن چهارچوب، سقوط به زندگی فاقد معنی است. نادیده انگاشتن این چهارچوب‌های اخلاقی به بحران اخلاقی جوامع غربی معاصر انجامیده است. هدف تیلور ارائه دفاعیه‌ای به سود ضرورت چهارچوب‌هاست.

ب) افق‌های گریزناپذیر

در تصویر پروژه فلسفی تیلور، ملاحظه کردیم که معنی‌داری انسان و هستی هسته مرکزی سیستم فکری

برای آدمی شکاف بسیار است، ما بی‌شک به امید دست‌یابی به زندگی معنی‌دارتر تلاش خواهیم کرد.

با مفهومی که ما از هدف ارزشمند حقیقی در ذهن داریم، می‌توانیم زندگی اطراف خود را ارزیابی کنیم و اشکال جایگزین نیز برای خود تصور کنیم. امکان ذهنیت ما از زندگی برتر می‌طلبد که ما از طریق کانال‌های خاص همیشه امکان اندیشیدن درباره شکل برتر زندگی را میسر سازیم، همچون فلسفه، تخیل خلاق، تجربه گسترده و ارتباط با طبیعت یا عبادت و مناسک برای مؤمنین، نتیجه آن، زندگی بر اساس معیارهای برتر است.

پروژه فلسفی تیلور دارای یک جنبه سلبی و دو جنبه ایجابی است. جنبه سلبی آن نقد جهان‌بینی مدرن است که آن را طبیعت‌گرایانه می‌نامد، برای طبیعت‌گرایی بُعد معنوی وجود آدمی در نهایت، یک توهم است.

تیلور در جواب به تئوری طبیعت‌گرایانه می‌گوید که آن علی‌رغم پیشرفت‌های عظیمی که از قرن هفده داشت، چیزی برای جایگزینی تلقی زندگی انسان به عنوان معنی ارائه نکرده است، لذا برای برآوردن آن باید بحث فلسفی کنیم تا علمی. این بود وجه سلبی فلسفه تیلور.

نقد طبیعت‌گرایی منجر به پروژه ایجابی سازنده می‌شود که تیلور آن را انسان‌شناسی فلسفی می‌خواند.

رویکرد استعلایی در شناخت آدمی و ضرورت لحاظ معنی در انسان‌شناسی و تاریخت معنی، دومین وجه ایجابی پروژه تیلور است. به نظر تیلور جواب به چگونگی معنی، امری تاریخی است. نظمی که معنی در آن ظاهر می‌شود و به طور تاریخی مشروط است و لذا به طور تاریخی متغیر. این دو اصل به تیلور کمک می‌کند که ساختار تحقیقات خود برای یافتن معانی خاص را که در شکل‌دهی به هویت مدرن مؤثر هستند، در اختیار گیرد.^۱

تیلور در ریشه‌یابی برخی ملالت‌های فرهنگ معاصر از جمله فردگرایی، عقلانیت ابزاری و استبداد نرم به نسبت‌گرایی معتدل^۲ می‌رسد. وی ابراز تأسف می‌کند که تحصیل‌کرده‌های کشورهای غربی به خودشان حق ارزیابی سیستم ارزشی دیگران را نمی‌دهند و در نهایت، معتقدند که هر کس ارزش‌های زندگی خاص خود را دارد و این اظهارات ناشی از اعتقاد به نوعی نسبت‌گرایی

پروژه فلسفی تیلور دارای یک جنبه سلبی و دو جنبه ایجابی است. جنبه سلبی آن نقد جهان‌بینی مدرن است که آن را طبیعت‌گرایانه می‌نامد

او از چهارچوب‌های اخلاق در قالب ارزیابی‌های قوی دفاع می‌کند. منظور از ارزیابی‌های قوی، ارزیابی‌هایی است که مشتمل بر تمییز خوب از بد، بهتر از بدتر است که آن‌ها مستقل از نیازها و خواسته‌ها یا گزینش‌های ما هستند و معیارهایی برای قضاوت درباره گزاره‌ها را به ما می‌دهد. این ارزیابی‌ها جزو اساسی زندگی ما انسان‌هاست و برای هویت فردی ما ضروری هستند. زندگی در چنین افق‌های قوی، سازنده عمل انسانی ما هستند. او اعتقاد به اخلاق عینی را غیر قابل فرار می‌داند.

بج خود مدرن

قبلاً گفته شد که دغدغه مهم تیلور هویت انسان مدرن و فقدان معنی در او بوده است. کتاب سرچشمه‌های خود در واقع گاه‌شمار تکون هویت انسان مدرن است. به اعتقاد تیلور، فلسفه اخلاق مدرن و بیش‌تر مدرنیته دچار یک خلط و توهم عمیق مفهومی است. به نظر او، برای روشن‌سازی فکر خویش در دو حوزه «خود»‌ها و ارزش‌هایمان در عصر مدرن، ما باید جریان تاریخ عقلی را که به این بحران‌ها منتهی شده است بفهمیم. وی معتقد است که فلسفه اخلاق مدرن مبتنی بر مفهومی برهنه از «خود» بوده است که به کلی از اهمیت ارزش‌های قوی برای هویت غفلت کرده است. منظور او از ارزش‌های قوی، ایده‌آل‌هایی است که حیات و زندگی را برای ما ارزشمند و قابل قبول می‌کنند. به نظر تیلور، چون فلسفه مدرن از اعتراف به اهمیت این ایده‌آل‌ها سر باز می‌زند، در رویکرد به مشکلات اخلاقی دچار خلط و اشتباه شده است.

تیلور با ربط دادن شروع این شک وجودی به فردگرایی، به عمد، موضوعاتی را که توسط مخالفان مدرنیته همچون آلان بلوم^۴ و کریستوفر لاش^۵ طرح شده‌اند بازگویی می‌کند. آن‌ها عصر فردگرایی را محصور در نسبی‌گرایی ارزشی می‌دانند که ناچار منتهی به فرهنگ خودشیفتگی می‌شود. تیلور مخالفان را به خاطر محکوم کردن مطلق فردگرایی قبول نمی‌کند و برعکس آن‌ها تأکید مدرنیسم را بر فردگرایی که ایده‌آلی ارزشمند را فراهم می‌آورد، پاس می‌دارد. به نظر او، فردگرایی به رشد ایده‌آلی به نام اصالت کمک کرده است که به هر در

تیلور می‌باشد که آن را فیلسوف مورد علاقه‌اش، موریس مرلوپنتی، صورت‌بندی کرده بود. بر این اساس ما محکوم به معنی هستیم و دست‌یابی به این معنی برای انسان مدرن تنها در قالب افق‌هایی خاص میسر است؛ افق‌هایی که از انسان مدرن دریغ شده است. در یک چهارچوب و افق است که می‌توان به تعیین آنچه خوب است و باید انجام پذیرد یا باید از آن حمایت کنیم یا مخالفت کنیم دست زد. این دیدگاه در مقابل فرض طبیعت‌گرایانه است که وجود چهارچوب‌ها را ضروری نمی‌داند. فرضی که بر مفهومی متفاوت از فردیت انسانی استوار است. بر این اساس چهارچوب‌ها به وسیله ما ابداع می‌شوند.

جهت‌گیری انسان به خیر نشان‌گر یکی از مهم‌ترین مشترکات انسان‌هاست که آن‌ها نیاز دارند در تماس با چیزی باشند که در نظر آن‌ها خیر و دارای اهمیتی بسیار و ارزشی بنیادی است.

تیلور علیه تفسیری از پژوهش اخلاقی می‌پردازد که بر طبق آن خیرها و ارزش‌ها به مثابه طرح‌هایی هستند که از جانب مادر دنیایی که فی‌نفسه بی‌طرف شمرده می‌شود، افکنده می‌شوند؛ حال چه آن‌ها را اموری بدانیم که می‌توانیم تحت نظارت آزادانه خود بیاوریم و یا آن‌گونه که زیست‌شناسان اجتماعی معتقدند کاملاً جبری باشند.

ما افزون بر شناخت خیرهای برتر می‌توانیم به شناخت خیرهای برین دست یابیم که نه تنها مهم‌تر از خیرهای دیگر هستند، بلکه پدیدآورنده منظره هستند که از ورای آن باید این خیرها را مورد ارزش‌یابی و داوری قرار داد.

شناخت یک خیر برین به جای خیر برین دیگر، سرچشمه تنش است. در برابر این تنش دو نوع استراتژی وجود دارد؛ رد و انکار هرگونه خیر برین یا قبول همه خیرها. قبلاً گفته شد که چگونه تیلور این جاره سوم را اختیار می‌کند.

تیلور بارد فردگرایی افراطی در امر معنی معتقد است که عدم اعتراف به چهارچوب‌های مستقل معنی و تأکید بیهوده بر امر گزینش، منجر به سطحی و تنگ‌سازی افق‌های معنی می‌شود.

تیلور چهارچوب‌های اخلاقی را گریزناپذیر می‌داند.

هردر، فیلسوفی که تیلور فکر می‌کند اهمیت او از دید فیلسوفان معاصر مغفول مانده است، شارح مهم تئوری اصالت محسوب می‌شود

هردر، فیلسوفی که تیلور فکر می‌کند اهمیت او از دید فیلسوفان معاصر مغفول مانده است، شارح مهم تئوری اصالت محسوب می‌شود، او می‌گفت «ندای درونی هر کدام از ما، برای گفتن، حرف منحصر به فرد خود را دارد. من نباید زندگی خود را با مقتضیات خارجی وفق دهم. شیوه و مدل حیات خود را بساید در درون خودم جست‌وجو کنم.» وی این تئوری را به سطوح جمعی نیز تعمیم داد و قائل به روح و شخصیت اصیل هر ملت شد. بر این اساس، او آلمان را از اقتباس فلسفه و فرهنگ روشن‌گری فرانسه برحذر داشته و از آن‌ها خواست که به جای تقلید از روشن‌گری فرانسه، برای دستیابی به پیشرفت مادی و معنوی، در هویت خودشان کنکاش کنند.

تعیین هویت به تعبیر هردر دریافتن آن طریقه‌ای است که شخص را از دیگران متمایز می‌سازد. به نظر تیلور هردر روشی به کلی متفاوت در تفکر دربارهٔ زبان و معنی را بنیان نهاد.^۶

هگل به نظر تیلور کسی است که عهده‌دار ترویج ایده‌های فیلسوف هم‌وطن ناشناخته خود، هردر، گشت. وی تئوری بیان گروانه را ملهم از هردر ابراز داشت.

اگزستانسیالیسم

دورهٔ دیگر طرح تئوری اصالت، فلسفهٔ اگزستانسیالیسم است. کیرکگارد می‌گفت: «هر شخص در وجود فرید خویشتن باید حقیقتی سرایا شخصی و سویژکتیور را دریابد و درک کند.»^۷

از هایدگر می‌آموزیم که «وجود دو حالت ممکن دارد؛ اصیل و ناصیل. فحوای کلی تفکر وی نشان دادن وجود ناصیل به صورت حالتی است که به کمک فلسفه می‌توان از آن رهایی یافت.» به نظر هایدگر تن دادن به ایفای نقش انسان کلی^۸ به معنای زیستن به گونه‌ای غیراصیل است.

هایدگر مرگ‌اندیشی را راهی برای زندگی اصیل می‌داند. «راه دست یافتن به وجود اصیل، تلقی زندگی همچون جریانی است که به جانب مرگ می‌رود، تنها در صورتی که تحت تأثیر ندای وجدان، با عزم و اراده، مرگ را به مثابه امکان منحصر به فرد خویشتن پذیرا شویم، اصیل بودن خاص خود را به دست خواهیم آورد. در این

برمی‌گردد و در واقع، ایده‌آل زندگی برتر را که مبتنی بر تمیز بین آنچه که می‌خواهم و آنچه که باید بخواهم است، ایجاد کرد.

تیلور در تعریف هویت آدمی با هر دو نحله طبیعت‌گرایان پوزیتیویست و سویژکتویست‌ها مخالف است. به نظر او آن‌ها هر دو از ماهیت معنی‌دار بودن هویت آدمی غافل بوده‌اند، در حالی که عنصر معنی در تبیین هویت آدمی تحلیل‌ناپذیر است.

د) اصالت

۱. پیشینهٔ تئوری اصالت معنای لغو و اصطلاحی

Authenticity که در فارسی به اصالت و گاه خودبودگی ترجمه می‌شود، در اصل از کلمه یونانی اوستنس اخذ شده است. اوستنس کسی است که امور را برای خودش انجام می‌دهد نه برای دیگران و او مرتکب واقعی کردار است. به این معنی که او رفتار را از شخصی دیگر تقلید نمی‌کند و یا به خاطر شخصی یا چیزی دیگر انجام نمی‌دهد. با این حال، شاید بتوان گفت که اولین بار در رمانتیسم قرن هیجده بود که اوستنس اهمیت جدی اخلاقی یافت.

رمانتیسم

تئوری اصالت قائل به نوعی قوهٔ درونی تمیز قضاوت اخلاقی بوده و مشخصاً در تقابل بسا مکتب‌های سویژکتویسم و نفع‌گرا می‌باشد. این اخلاق، مرجعیت خدا، طبیعت و صرف گزینش را رد کرده و درون آدمی را منبع و ملاک ارزیابی اخلاقی می‌شناسد. یکی از نکات مهم مکتون در این تئوری تحول شگرف در منبعی بوده که گمان می‌رفت ارتباط با آن، قوهٔ تمیز اخلاقی را در آدمی ایجاد می‌کند. این منبع به درون انسان مبدل گشت. منبعی که باید در تماس مستمر با آن باشیم، در عمق درون ما قرار دارد.

روسو از اولین افرادی بود که از این رخداد خبر داد. روسو توجه به ندای طبیعت درونمی را یادآور شده و رستگاری اخلاقی را در ایجاد ارتباط با اعماق وجودی دانست.

هنگام در اصل، بودن چهره خود را برای خویشتن آشکار خواهد ساخت و دیگران را در کنار خویشتن به جانب وجود اصیل اعتلا خواهیم داد.^۹

زندگی اصیل به بیان دقیق تر آن نحوه از زندگی است که در آن حاضریم مسئولیت کامل هر آنچه را که از ما سر می زند بپذیریم. ما هیچ وقت راضی نخواهیم شد که بگوییم «این کاری است که همگان می کنند.» یا «جامعه آن را می طلبد.» حتی اگر هر دوی این ها درست باشند، دلیلی برای انجام کار مورد نظر نخواهند بود. در این نوع زندگی

تیلور در تعریف هویت آدمی با هر دو نحله طبیعت گرایان پوزیتویست و سوپرکتویست ها مخالف است

دیگران تنها به صورت بخشی از صحنه آرایبی، بخشی از آن وضعیت بشری که هر یک از ما باید داوطلبانه به آن تن دهیم ظاهر می شوند. در این دیدگاه نوعی قهرمان باوری وجود دارد و رنگ و بوی انسانیت یا مردم دوستی در آن بسیار کم رنگ است.

البته باید یادآور شد که هایدگر مکرراً به ارزشی نبودن فلسفه اش تصریح می کرد و اصیل و نااصیل را به طور عمد به عنوان وجوه وجودی انسان آورده است. او کل متافیزیک را با اشتغال بر اخلاق حاصل دوری انسان از وجود تلقی می کرد، لکن برخی دوری گزینی او را از اخلاق ناموجه دانسته اند.

خاستگاه فلسفی هایدگر مسأله سوژه دکارتی است. به نظر او شکافی که با دکارت بین انسان به عنوان سوژه و آگاهی، با جهان خارج و طبیعت به عنوان ابژه افتاد، یک انحراف وجودشناختی است تا اخلاقی و در صورتی که انسان بتواند از این بیگانگی برهد، سؤالات اخلاقی او نیز برطرف خواهد شد. به نظر هایدگر، هر کس باید خودش به سؤال از معنی زندگی جواب دهد و به این معنی او دارای نظام اخلاقی نیست. وی در نامه ای درباره انسان گرایی، به صراحت اخلاق را در کنار منطق و متافیزیک از جمله مواردی دانست که فقط زمانی مطرح می شوند که رابطه انسان با هستی ناروشن باشد. در نظام فکری او اخلاق به هستی شناسی فرو کاهش پیدا می کند. بخش اول هستی و زمان به طور عمد، صرف دغدغه انسان منفرد است، چگونه دازاین می تواند به موجودی

اصیل یا خویشتن خویش بدل شود.

جهان همواره چیزی است که من با دیگران در آن شریک هستم، ولی این دیگران خود بدل به موانعی بر سر راه رسیدن دازاین به وجه اصیل وجودش می شوند.

تاریخیت، مسیری که دازاین باید طی کند، یکی دیگر از وجوه مهم اصالت است و دازاین وجود اصیل خود را بنابر امکان های ملهم از سنت تعیین کرده و خویشتن را طرح ریزی می کند.

فرا^{۱۰} نویسنده کتاب «مدرنیته و اصالت»^{۱۱} جمع بندی خوبی از پیشینه اصالت ارائه داده است. وی بعد از ذکر وجود برخی از اختلافات بین قائلین به اصالت از روسو تا هایدگر، اشتراکات آن ها را در سه مورد لیست می کند.

وجه اشتراک اول آن که آن ها مفهومی از انسان را مفروض می گیرند که بر اساس آن، قابلیت یک فرد ویژگی بنیادین اوست. روسو این مفهوم را در روان شناسی اخلاقی، کرکگارد در تأملات خود در زندگی اخلاقی و احساسی و نیچه در شخصیت پردازی زرتشت و هایدگر در تعریف دازاین آورده اند.

ویژگی مشترک دوم قائلین به اصالت آن است که همه آن ها مدرنیته غرب را از نقطه نظر اصالت نقد کرده اند. آن ها تمدن غرب را متهم به تفرد انسان می کنند. این اتهام نزد روسو با اصطلاح تولید اجتماعی رقابتی، نزد کرکگارد با مطالعه مفروضات وجود تقابل اخلاقی و پیش نیچه در قابل نقد مانع فرهنگی نیروهای دیونوسیوسی و نزد هایدگر در قالب غفلت از سؤال از وجود در متافیزیک غرب آمده است.

و نکته مشترک سوم آن که آن ها همه بر رابطه اخلاق و خودشکوفایی تأکید می کنند. این امر در تفکر روسو به طور غیر مستقیم در The New Heloise نزد کرکگارد از طریق تأکید او بر موضوع خود-گزینش و پیش نیچه در عمل Sickness unto death و از اخلاق نقد او بر Naive Universalism^{۱۲} اخلاق غربی در تبارشناسی اخلاق و پیش هایدگر از خلال تمیز بین انسان متعارف و وجود اصیل بیان گشته است.^{۱۳}

۲. تئوری اصالت از دیدگاه تیلور

اخلاق اصالت برای تیلور شاخه اخلاقی فلسفه ای است

بر اساس اخلاق اصالت، هر موجود استعداد منحصر به فرد خود را دارد که باید کشف کند. هر فرد هویت خاص خود را دارد که باید تعریف کند

به نظر تیلور، رواج نسخه بدل اصالت را نباید به اموری همچون سستی اخلاقی و خودمحوری تقلیل داد، چراکه سستی اخلاقی همیشه بوده است. باید دنبال چیزی باشیم که مخصوص عصر ما است. ما انسان‌های مدرن احساس می‌کنیم که به خودشکوفایی فراخوانده شده‌ایم. گویا در صورت نپرداختن به خواسته‌های خود عمرمان را تلف کرده‌ایم.

تیلور معتقد است که یک ایده‌آل اخلاقی قوی در این میان وجود دارد و آن صادق بودن نسبت به یکی به معنای دقیق مفهوم مدرن اصطلاح می‌باشد که لیونل تریلینگ^{۱۴} دو دهه پیش در کتاب مؤثر خود تحت عنوان «صداقت و اصالت»^{۱۵} بیان کرده است.^{۱۶}

به نظر تیلور، در پیدایش نسخه تحریف‌شده اصالت، سوبژکتیویسم اخلاقی و متدولوژی پوزیتیویستی و متافیزیک ارسطویی تأثیر داشته است.

به کارگیری متدولوژی پوزیتیویستی در علوم اجتماعی عامل ظهور خودشیفتگی است. این مدل از پرداختن به ایده‌آل‌های اخلاقی اجتناب می‌کند و گرایش دارد که در تبیین مسائل اخلاقی به عواملی مفروض که به طور عمیق و جدی در این زمینه ریشه دارند، متوسل شوند. به نظر تیلور، با گذر زمان این عنصر ارزشمند از بین رفته و ایده‌آل اصالت ملوث شد. ملاک عینی که ما باید بر اساس آن زندگی کنیم، جایش را به ایده پوچ و توخالی‌گزی‌گزی به‌عنوان ارزش فی‌نفسه داد. بی‌معنایی‌گزی‌گزی فی‌نفسه از آن جهت است که من برای این که بدانم گزی‌گزی من ارزشمند است باید به معیاری مستقل و به افقی معنوی اعتراف کنم. در غیر این صورت اتمام گزی‌گزی‌ها مساوی خواهند بود.

ملالت‌های مدرنیته

تفسیر گوناگون، جانبداران یا منتقدانه از مدرنیته صورت گرفته است. منتقدان، مدرنیته را فاقد بنیادهای اخلاقی مشروع و مبتنی بر فردگرایی، علم‌گرایی و لذت‌گرایی ارزیابی می‌کنند. آن‌ها مدرنیته را سمبل افول و انحطاط آدمی محسوب می‌کنند. در عین حال، به نظر طرفداران، مدرنیته دستاوردهای زیادی از جمله آزادی داشته که

که او آن را در کتاب «هگل و جامعه مدرن بیان‌گر وی» نامیده است. این نه یک فلسفه بلکه رهیافتی معنوی و نجات‌بخش است.

بر اساس اخلاق اصالت، هر موجود استعداد منحصر به فرد خود را دارد که باید کشف کند. هر فرد هویت خاص خود را دارد که باید تعریف کند. خود این فرد می‌تواند امکانی وجودی به وجود آورد که در غیر این صورت هستی فاقد آن می‌شد. اخلاق اصالت می‌گوید «آنچه که می‌خواهی باش.»

در این اخلاق خود مسئولیت دارد، مسئولیتی که از ماهیت خود ناشی می‌شود چون خود امری مقدر و معین نیست، بلکه چیزی است که باید از خلال فعالیت اصیل تعریف گشته و تکون یابد.

به نظر تیلور، تئوری اصالت در فرهنگ معاصر به صورتی تحریف‌شده مورد استفاده قرار گرفته است و این منجر به رشد جریان‌های فردگرا در ساحت اخلاق مدرن گشته است. بر اساس نسخه تحریف‌شده گفته می‌شود که هر فرد حق دارد سبک و شکل زندگی خود را با توجه به تلقی خود از آنچه که واقعاً برای او مهم و ارزشمند است، اتخاذ کرده و دنبال کند. مردم فراخوانده می‌شوند که با خودشان صادق بوده و در صدد شکوفایی خود برآیند، اما آنچه محتوای این خودشکوفایی را تشکیل می‌دهد یا باید بدهد. در نهایت، توسط خود فرد تعیین می‌شود. هیچ‌کس نمی‌تواند و نباید تلاش کند که این محتوا را دیکته کند.

تیلور تلاش می‌کند ضمن کنکاش در هویت آدمی با ارائه قرائتی درست و تا حدی جماعت‌گرایانه از ایده‌آل اصالت افق‌های معنی از دست‌رفته را دوباره به جامعه و انسان مسدرن بازگرداند. به نظر تیلور دیالوژیک و محاوره‌ای بودن یکی از خصوصیات بنیادین حیات آدمی است. وقتی که می‌خواهیم آنچه را که ما را تعریف می‌کند، بفهمیم باید برخی معانی را به‌عنوان زمینه بپذیریم. اشیاء در قبال زمینه‌ای از معقولیت معنی می‌یابند که تیلور آن را افق می‌نامد. مراد از زمینه‌ای از معقولیت، تاریخ، محیط و وضعیتی است که در آن قرار داریم، چنان‌چه سارتر هم قبول داشت که باید به وجود پیشینی افقی و اهمیت پیشینی برخی امور تن داد، والا به پوچی می‌رسیم.

می تواند توالی منفی مدرنیته را قابل تحمل کند. تیلور بر آن است که هر دو دیدگاه در اشتباهند. به نظر او، مدرنیته واجد بنیاد اخلاقی به نام اصالت است که می توان آن را با بازخوانی پشتوانه اخلاق مدرنیته ساخت. انسان مدرن یعنی انسانی که آزاد، منفرد، عقلانی و سکولار است، با افسون زدایی از نظام کیهانی و اجتماعی متقدم متولد شد. به این ترتیب، سرچشمه های معنی خشکیده شد و افق های معنی تنگ، سطحی و محدود شدند. رمانتیسیسم تقلایی برای بازگرداندن معنی، البته

فصل اول: سه ملالت مدرنیته

در ابتدای فصل مراد از ملالت بیان می شود. منظور از ملالت مؤلفه هایی از فرهنگ و جامعه معاصر است که مردم در خصوص آن ها احساس خسران و زوال دارند. محدوده زمانی این خسران دهه های اخیر و گاه چند سده اخیر را شامل می شود. کتاب «اخلاق اصالت» تلاش مجددانه جهت دستیابی به راهی برای رفع این ملالت ها می باشد. اولین منبع نگرانی فردگرایی است. اگرچه فردگرایی از نگاه بیش تر مردم بهترین دستاورد تمدن غرب محسوب می شود و حتی بسیاری فکر می کنند که هنوز فردگرایی کامل نشده است و سیستم های اقتصادی، الگوهای زندگی خانواده و مفاهیم سنتی سلسله مراتبی،

به نظر تیلور اگرچه انسان مدرن با بحران معنی مواجه است، لکن این بحران الزاماً مشروعیت مدرنیته را نفی نمی کند

منهای متافیزیک، به کالبد انسان عقل ابزار روشن گر بود. به نظر تیلور اگرچه انسان مدرن با بحران معنی مواجه است، لکن این بحران الزاماً مشروعیت مدرنیته را نفی نمی کند، چراکه آن ذاتی مدرنیته نبوده و حاصل سوء فهم رخ داده در بنیادهای اخلاقی مدرنیته می باشد. از سوی دیگر، تیلور معتقد است که نزاع در گرفته بین هواداران و منتقدان مدرنیته نزاعی گنگ می باشد و به اصطلاح، محل نزاع متعق نیست و طرفین، فهم درست و مشترکی از موضوع نزاع ندارند. منتقدان مدرنیته قرائتی نادرست از اخلاق اصالت را نقد می کنند که منتهی به خودشیفتگی، نسبی گرایی معتدل و فردگرایی افراطی است.

گزارشی از فصول ده گانه کتاب «اخلاق اصالت»

تیلور در کتاب اخلاق اصالت، که در ده فصل و صد و چهل صفحه تنظیم شده است، بعد از بیان سه ملالت مهم مدرنیته، فردگرایی، عقلانیت ابزاری و استبداد نرم، آن ها را حاصل برداشتی سوبژکتیو از ایده آل اصالت معرفی کرده و سپس به بیان تلقی خود از این ایده آل می پردازد. در ادامه وی ضمن تبیین ضرورت و اهمیت وجود افق های معنوی، راه کارهای لازم جهت خروج از بحران معنی را برای جامعه مدرن ارائه می دهد. در ادامه این مقاله گزیده ای از مطالب مطروحه در فصل های ده گانه آورده می شود و در پایان برخی نکات ایضاحی و انتقادی طرح خواهد شد.



آیا سرمان کلاه نرفته است؟

افسون‌زدایی از جهان با پدیده دردناک عقلانیت ابزاری پیوند خورده است. منظور من از عقلانیت ابزاری، نوعی عقل‌گرایی است که طبق آن ما بیش‌ترین کارکرد اقتصادی ابزارها را برای هدفی مشخص محاسبه می‌کنیم و بیش‌ترین سود و کم‌ترین ضرر ملاک موفقیتان است. نگرانی از عقلانیت ابزاری از آن‌جا ناشی می‌شود که اموری که باید با ملاک‌های دیگر ارزیابی شوند، از حیث سودآوری مورد ارزیابی قرار می‌گیرند. مردم از فقدان

اصطلاح افسون‌زدایی را ماکس وبر برای توصیف شرایط معنوی حاکم بر انسان و جامعه مدرن به کار برد

بویایی، عمق یا غنی در محیط انسانی صحبت می‌کنند. سومین ملالت مهم مدرنیته که به طور عمده معلول دو ملامت اول است، استبداد نرم می‌باشد. سازمان‌ها و ساختارهای جامعه صنعتی - تکنولوژیکی، انتخاب‌های ما را به شدت محدود می‌کنند. جامعه‌ای که در آن انسان‌ها خود را فردهایی می‌دانند که در درون‌هایشان خلاصه شده‌اند، تنها تعداد بسیار اندکی مایلند که به طور فعال در حیات سیاسی مشارکت کنند. این وضعیت آغازگر خطر شکل جدید و مدرنی از استبداد است که توکویل^{۱۹} آن را استبداد نرم می‌نامید.

اگر در سه ملامت مذکور تأمل شود متوجه می‌شویم که نگرانی اول در ارتباط با چیزی است که تیلور آن را از دست دادن معنی و محو شدن افق‌های معنی و خلاء می‌نامد. دومی درباره انحطاط غایات و اهداف به خاطر عقلانیت ابزاری است و سومی درخصوص از دست دادن آزادی است.

تیلور در پایان فصل اول یادآور می‌شود که وی صرفاً نگرانی‌هایی را که توسط برخی نویسندگان ذکر شده‌اند، بیان داشته است و واقعیت آن است که هیچ‌گونه توافقی در خصوص این‌ها وجود ندارد. افراد زیادی هستند که طرح این مباحث را درست نمی‌دانند. برخی از هواداران مدرنیته و عقلانیت ابزاری، منتقدان این امور را مرتجع و تاریک‌اندیش دانسته و آن‌ها را متهم به نفی مزایای علمی می‌کنند و برخی نیز با تعبیری همچون زمانه منحن و استبداد روح، خواستار کنار گذاشتن جدی عوامل

هنوز آزادی ما را بیش‌تر از آن محدود می‌کنند که بتوانیم خودمان باشیم، ولی بیش‌تر ما هنوز در این خصوص مردد هستیم. آزادی مدرن با رها شدن ما از افق‌های اخلاقی پیشین به دست آمد. مردم قبلاً خود را بخشی از نظامی وسیع‌تر می‌دیدند. در این زنجیره وجود، انسان‌ها به همراه فرشتگان، موجودات آسمانی و مخلوقات زمینی در جایگاه مناسب خود تصویر می‌شدند. این نظم و سلسله مراتب در جامعه بشری هم منعکس می‌شد. مردم معمولاً در موقعیتی از پیش تعیین شده، در نقش و جایگاهی که مناسب آن‌ها بوده قرار می‌گرفتند، جایگاهی که روی‌گردانی از آن تقریباً ممکن نبود. آزادی مدرن از طریق بی‌اعتبار ساختن چنین نظام‌هایی بود که پا به عرصه گذاشت، اما نظام‌های مذکور در عین حال که ما را محدود می‌ساختند، به جهان و فعالیت‌های اجتماعی ما معنی می‌دادند. اشیایی که ما را احاطه کرده بودند، صرفاً مواد خام یا ابزارهایی برای پروژه‌های ما نبودند. معنی و مفهوم خاص خود را داشتند که از جایگاه خاصشان در زنجیره وجود ناشی می‌شد. بی‌اعتبار ساختن چنین نظام‌هایی که افسون‌زدایی^{۱۷} نامیده شده است، عرصه را بر معنی تنگ کرده است.

اصطلاح افسون‌زدایی را ماکس وبر،^{۱۸} برای توصیف شرایط معنوی حاکم بر انسان و جامعه مدرن به کار برد و رایج نمود. جوامع غربی که با مدرنیته به پیشرفت‌های فنی و عقلی متناهی دست یافتند در قبال آن، هزینه‌ای نیز متحمل شدند؛ آزادی مدرن تنها از خلال ممنوع شدن نهادهای قدیم نظام کیهانی به دست آمد. نظام کیهانی که در ساختار سلسله مراتبی آن آدمی با قرار گرفتن در رأس هرم، اشرف مخلوقات محسوب می‌شد و به این ترتیب، احساس معنی و اهمیت می‌کرد. در اثر آزادی مدرن انسان‌ها از جایگاه سنتی خود جدا شده، معلق مانده و دچار بی‌معنایی شدند. البته برخی را اعتقاد بر آن است که اگرچه دنیای افسون‌شده توهمی بیش نیست، ولی نوستالوژی جدی نسبت به آن طبیعی است چرا که دل‌گرم‌کننده و اطمینان‌بخش است، ولی مسأله پیچیده است. درست است که ما مدرن هستیم و دیگر به نیروهای متافیزیکی محافظ و مراقب آدمی اعتقاد نداریم یا دیگر تابو و توتم نداریم، ولی با این حال، از خود می‌پرسیم که

روشن‌فکران در قبال پدیده افسون‌زدایی دو موضع گرفتند؛ برخی به مزایای آن همچون آزادی و شفافیت اشاره کردند و برخی بر هزینه کلان آن تأکید کردند

ملالت‌های فوق‌الذکر هستند.

تیلور مدعی است که هر دو گروه در اشتباهند، ولی وی در صدد اتخاذ موضعی میانی به معنای توازن بین معایب و محاسن یا اخذ محاسن و طرد معایب نیز نیست. مسأله این نیست که برای نتایج ایجابی باید چه بهایی از عوارض منفی آن پرداخت، مهم آن است که این پیشرفت‌ها را چگونه می‌توان به سوی عظیم‌ترین هدف هدایت کرد و از لغزش در اشکال پست اجتناب کرد.

فصل دوم: منازعه گنگ

تیلور در فصل دوم تحت عنوان منازعه گنگ^{۲۰} در صدد بیان این مطلب است که منازعه در گرفته بین منتقدان و هواداران مدرنیته در اثر سوء فهم بنیاد اخلاقی حقیقی مدرنیته می‌باشد. روشن‌فکران در قبال پدیده افسون‌زدایی دو موضع گرفتند؛ برخی به مزایای آن همچون آزادی و شفافیت اشاره کردند و برخی در مقابل بر هزینه کلان آن تأکید کردند. گروه اول که همان لیبرال‌ها هستند، می‌گویند «رنج و مشقت خود آگاهی مدرن هر چه باشد، ما با پشت سر گذاشتن دنیای افسون‌زده به بلوغ فکری خود رسیده‌ایم». مخالفان پروسه روشن‌گری نیز چه محافظ‌کاران باشند، چه نیچه‌ای‌ها و چه هرمنیوتیسین‌های هایدگری می‌گویند «ما چیزی جز روح آلوده و منحط نمی‌بینیم».

به نظر تیلور، بنیاد اخلاقی واقعی یعنی اصالت در این نزاع درست تبیین نشده است. در این فصل تیلور سعی دارد نسخه بدل و نادرست ایده‌آل اصالت را که عامل گنگ بین منتقدان و هواداران مدرنیته است، بازگویی کند تا زمینه را برای ارائه تلقی خود از نسخه حقیقی ایده‌آل اصالت را در فصل‌های بعدی فراهم آورد. به نظر تیلور، نسخه‌ای تحریف‌شده از ایده‌آل اصالت بعد از سال‌های ۱۹۶۰ در بین شهروندان غرب شایع شده است. در این نسخه گفته می‌شود «هر کس آزاد است، هدف و سبک زندگی خود را انتخاب کند و در این خصوص هیچ‌گونه اجباری نباید در میان باشد». تیلور که این ایده را نسبت‌گرایی معتدل در ساحت معرفت‌شناسی و لیبرالیسم خنثا^{۲۱} در ساحت سیاسی می‌نامد، نوعی سطحی‌نگری ارزیابی می‌کند. در این طرز تفکر، مردم

فراخوانده می‌شوند تا با خود صادق بوده و در صدد شکوفایی خودشان برآیند، اما محتوای خودشکوفایی در نهایت، توسط خود فرد تعیین می‌شود. این تفکر که در کتاب‌هایی همچون «تناقضات فرهنگی کاپیتالیسم»^{۲۲} اثر دانیل بل^{۲۳} «فرهنگ خودشیفتگی»^{۲۴} و «خود حداقل»^{۲۵} اثر کریستوفر لاش و... مورد بحث و بررسی قرار گرفته‌اند. آن نوع از فردگرایی است که بر خود متمرکز شده و مستلزم از نظر دور نگه داشتن مسائل و دغدغه‌های مهم‌تر، از نوع دینی، سیاسی و تاریخی است، لذا در سایه آن زندگی سطحی و تنگ می‌شود. تیلور آشکارا با نسبت‌گرایی مخالفت کرده و آن را بسیار خطرناک معرفی می‌کند. با این حال، یادآور می‌شود که پشت این خودشکوفایی سطحی، ایده‌آل اصالت حقیقی وجود دارد که تاکنون مغفول مانده است. این ایده‌آل صادق بودن به خود به معنای دقیق کلمه است. لیونل تریلینگ دو دهه پیش در کتابی تحت عنوان «صداقت و اصالت» آن را شناسایی و از آن دفاع کرده است.

تیلور در ادامه می‌گوید «منظور من از ایده‌آل اخلاقی تصویری است از آنچه که شیوه بهتری از زندگی می‌باشد، به شرطی که بهتر نه به عنوان آنچه که می‌خواهیم یا نیاز داریم، بلکه به معنای آن چیزی اخذ شود که می‌گوید ما چه چیزی باید بخواهیم».

تیلور تذکر می‌دهد که رواج نسخه بدل و غیر واقعی اصالت را نباید به اموری همچون خودمحوری و سستی اخلاقی تقلیل دهیم، چرا که سستی اخلاقی همیشه بوده است. ما باید دنبال علتی باشیم که مخصوص عصر ماست. ما انسان‌های مدرن احساس می‌کنیم به امر خودشکوفایی فراخوانده می‌شویم، گویا در صورت نپرداختن به خواسته‌های خود عمرمان را تلف کرده‌ایم.

تیلور بر آن است که عواملی همچون سوبزکتویسم اخلاقی و متدولوژی پوزیتیویستی در علوم اجتماعی، در پنهان ماندن ایده‌آل اصالت واقعی تأثیر داشته‌اند. در متدولوژی پوزیتیویسم علوم اجتماعی سعی می‌شود در تبیین امور به ایده‌آل‌های اخلاقی توجه ذاتی نداشته و همه آن‌ها را در ارتباط با تحولات اجتماعی همچون شیوه تولید، الگوهای صرف، امنیت، ثروت رفاه و... ببینند.

به نظر تیلور ارزش اصالت بستگی به آن دارد که مستقل از اراده من امری ممتاز و معنوی وجود دارد که به زندگی من شکل می‌دهد

فصل سوم: سرچشمه‌های اصالت^{۲۶}

شکوفایی تجربه‌هایی اصیل و درونی، درونی که بسیار غنی و پیچیده است. به همین خاطر است که هنر در رمانتیسیسم اهمیت فوق‌العاده دارد. هنر بهترین روش برای بیان خود و بارور کردن آن است.

وجه معناداری تئوری اصالت به نظر هر در در تعیین هویت فردی و یافتن طریقه‌ای است که شخص را از دیگران متمایز می‌سازد، یعنی برای فرد برخی چیزها ارزشمندتر است و همین ارزش‌گذاری است که هویت ما را متمایز می‌کند و این در حالی است که در فرهنگ معاصر نوعی اعتقاد به نسبی‌گرایی ارزشی وجود دارد که بر مبنای آن همه گزینیه‌ها ارزش مساوی پیدا می‌کنند. اخلاق اصالت با تأکید بر یگانه و منحصر به فرد بودن شخصیت افراد، ضمن آن‌که ارزش‌ها را در ساحت اجتماع هم‌ارز معرفی می‌کند و به نوعی برای پلورالیسم و تساهل و تسامح زمینه فراهم می‌سازد، ارزش‌ها را در سطح فرد متفاوت می‌داند. به این شکل که من متناسب با شخصیت فردی و محیط بیرونیم؛ امکان‌ها و قوه‌های خاصی فرا رویم است و لذا همه ارزش‌ها برای من مساوی نیستند و من باید دست به گزینش معنی‌دار بزنم. به این ترتیب، تئوری اصالت هم آزادی اجتماعی انسان‌ها را در پی‌گیری ارزش‌های مختلف تأمین می‌کند و هم معنی‌داری انتخاب‌ها و تبعاً زندگی را؛ دو امری که همچون دو گزینیه متعارض و در عین حال لازم مدرنیته و فرهنگ معاصر از آن‌ها صحبت می‌شود.

یکی از نکات مهم این تئوری، تحول شگرفی بود که در منبع قوه تمییز حاصل شد، گمان می‌رفت منبعی که در تماس بودن با آن نوعی قدرت تمییز در آدمی ایجاد می‌کند، خدا یا خیر اعلاست و برای اولین بار بود که در رمانتیسیسم این منبع به درون آدمی بدل شد. منبعی که باید با آن در تماس باشیم، در عمق درون ماست. روسو از اولین افرادی بود که این رخداد را بیان کرد. روسو همچنین مفهوم آزادی خودتعیینی را تقریر کرد که بر اساس آن ما زمانی آزاد هستیم که بتوانیم تصمیم بگیریم که چه امور به ما مربوط است و در تصمیمات خود تحت تأثیر عوامل خارجی به خصوص انتظارات دیگران نباشیم. علی‌هذا، اعتقاد تیلور بر آن است که مدرنیته واجد

در فصل سوم تحت عنوان سرچشمه‌های اصالت، مفهوم اصالت تعریف و تبیین شده و منابع آن بیان می‌گردد. اصالت برای تیلور شاخه اخلاقی فلسفه‌ای است که او آن را در کتاب «هگل و جامعه مدرن بیان‌گر وی» نامیده بود. این نه یک فلسفه، بلکه رهیافتی معنوی و نجات‌بخش است. بر اساس اخلاق اصالت هر موجودی استعدادهاى منحصر به فرد خود را دارد که باید کشف کرده و به آن‌ها فعلیت بخشید. هر فرد هویت خاص خود را دارد که باید تعریف کند. خود این فرد می‌تواند امکانی وجودی به وجود آورد که در غیر این صورت، هستی فاقد آن می‌شد. اخلاق اصالت می‌گوید «آنچه که هستی و می‌خواهی باش.» در این اخلاق خود مسئولیت دارد. مسئولیتی که از ماهیت خود ناشی می‌شود. چون خود امری مقدر و معین نیست، بلکه چیزی است که باید از خلال فعالیت اصیل تعریف شده و تکون یابد.

اصالت را تیلور از فلسفه رمانتیسیسم قرن هیجده آلمان وام گرفته است که توسط افرادی همچون هر در و روسو شکل گرفت. این اخلاق در مقابل اخلاق نفع‌گروانه روشن‌گری می‌باشد. در این تئوری، اخلاق ندایی درونی تلقی می‌شود که درستی و نادرستی را به ما می‌گوید، لذا شخص باید همواره در اصالت کامل و در ارتباط بی‌شائبه با خود به سر ببرد. این اخلاق مرجعیت دین و طبیعت را نیز رد کرده و درون انسان را تنها مرجع تمییز خوب و بد می‌داند. روسو توجه به ندا و طبیعت درونی را بیان داشته و رستگاری اخلاقی را در ایجاد ارتباط با اعمال وجودی دانسته است. کار روسو در هر در برجسته شد. به نظر هر در هر فرد یک نحوه اصیل بودن دارد، لذا برای تحقق خویشتن نباید از دیگران تقلید کرد، بلکه تنها با خود صادق بود و در برابر تحمیلات بیرونی مقاومت کرد. زندگی ما باید بر اساس خواسته‌های درونی ما شکل گیرد نه خواسته‌های دیگران. صادق بودن با خود به معنای بیان خود واقعی است.

اصالت در مقام عمل منجر به خودشکوفایی و خودباروری می‌شود. با بیان خود است که چیزی بالقوه به بالفعل بدل می‌شود. اصالت عبارت است از بیان و

بنیاد اخلاقی قوی به نام اصالت است که قدرت رفع بحران اخلاقی رخ داده در فرهنگ معاصر را دارد. این بنیاد اخلاقی با پیدایش برخی تحولات اجتماعی از قبیل انقلاب صنعتی، گسترش سوداگری و اتمیک شدن جوامع، کم‌رنگ گشته و تضعیف شد. در فصول بعد بنیاد اخلاقی مزبور بیش‌تر تعیین خواهد شد.

فصل چهارم: افق‌های گریزناپذیر

در چهارمین فصل کتاب، تیلور تحت عنوان افق‌های

وجه معناداری تئوری اصالت به نظر هر دو در تعیین هویت فردی و یافتن طریقه‌ای است که شخص را از دیگران متمایز می‌سازد

گریزناپذیر ضمن بیان محکومیت آدمی به امر معنی، دورنمایی از سرچشمه‌های اصالت را ترسیم می‌کند. به نظر او، اخلاق مدرن مبتنی بر تلقی عبرانی از خود می‌باشد که از اهمیت ارزش‌های قوی برای هویت ما به کلی غفلت کرده است. منظور تیلور از ارزش‌های قوی، ایده‌آل‌هایی است که حیات را برای ما ارزشمند می‌سازد. به اعتقاد او، فلسفه مدرن در صورتی که از اعتراف به اهمیت این ایده‌آل‌ها سر باز زند، در تعامل با مشکلات اخلاقی دچار خلط و اشتباه خواهد شد.

وظایف محوله به فرد مدرن دلهره‌آور و ترس‌ناک است. آن متضمن و مستلزم پدیده‌ای است که تیلور آن را ذهنی‌سازی می‌نامد. آنچه که در خصوص آن قبلاً (دوره پیشامدرن) خارج از انسان و توسط نهادهای اجتماعی تصمیم گرفته می‌شد، اکنون به انتخاب خود فرد احاله شده است. اخلاق اصالت در صدد تجهیز ساختن فرد مدرن برای پاسخ دادن به این قبیل سؤالات است.

در این فصل تیلور می‌پرسد «آیا با کسی که به نسخه تحریف شده اصالت معتقد است و در نسبت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی گرفتار است، می‌توان وارد گفت‌وگو شد؟» تیلور برای چنین شخصی دو سؤال طرح می‌کند:

۱. ایده‌آل حقیقی، ما را به چه فرا می‌خواند؟

۲. شرایط زندگی انسان برای تحقق چنین ایده‌آلی چیست؟ تیلور در پاسخ به سؤال دوم دیالوژیکال^{۲۷} بودن را خصوصیت بنیادین آدمی می‌داند. ما از طریق زبان‌ها است که می‌توانیم هویت خود را تعریف کنیم و مراد او از

زبان معنای وسیع آن است که نه تنها کلمات بلکه سایر شیوه‌های بیان، همچون هنر، عشق، ایما و اشاره و... را نیز شامل می‌شود. ما از خلال تعامل و تبادل با دیگران است که با زبان آشنا می‌شویم. تکون ذهن و هویت آدمی مسونولوژیکال^{۲۸} نیست. هویت زمینه‌ای است که در چهارچوب آن احساس‌ها، امیال، عقاید و تنفس‌های ما معنی پیدا می‌کند. اگر برخی از اموری که من به آن‌ها بیش‌ترین ارزش را می‌دهم، تنها در ارتباط با معشوقم برای من میسر می‌شود باید قبول کرده‌ام که ذاتی هویت من است. این واقعیت محوری در فرهنگ روبه‌رو رشد اصالت شناسایی شده است. تیلور علاوه بر فردگرایی افراطی، ملزوم آن نسبت‌گرایی معتدل را نیز رد می‌کند. وقتی می‌خواهیم آنچه که ما را تعریف می‌کند بفهمیم باید برخی معانی را که مهم هستند، به‌عنوان زمینه قبول کنیم. اشیا معنی و اهمیت خود را از ذهن اخذ نمی‌کنند. آن‌ها در قبال زمینه‌ای از معقولیت است که معنی پیدا می‌کنند که تیلور آن را افق می‌نامد. افق‌های گریزناپذیر عنوان فصل چهارم در صدد بیان این مطلب است که ما به زمینه‌های عینی معقولیت برای معنی‌داری نیازمندیم. این ایده مستلزم آن است که اگر ما در صدد تعریف معنی دار خود هستیم، نمی‌توانیم افق‌هایی که اشیا در زمینه آن معنی می‌یابند، انکار کنیم. این انکار نوعی خودباطالی است که در تمدن سوپزکتیویست‌ها رخ داده است. ما نمی‌توانیم وجود پیشینی افق معنی را نفی کنیم. نمی‌توان گفته نسبت‌گراها را قبول کرد که گزینه‌های موجود در برابر هر تصمیمی، بالقوه ارزش مساوی دارند و این انتخاب است که به گزینه‌ها معنی می‌دهد.

به نظر تیلور ارزش اصالت بستگی به آن دارد که مستقل از اراده من امری ممتاز و معنوی وجود دارد که به زندگی من شکل می‌دهد، افق‌ها پیشینی هستند همان‌طور که ژان پل سارتر در درباره آزادی می‌گوید «چه بسا انتخابی بودن زندگی من مهم باشد، ولی اگر قبول نکنیم که برخی گزینه‌ها مهم‌ترند، ایده خود گزینش مبتذل گشته و از هم گسیخته می‌شود، ایده‌آل خودگزینی وجود اموری مهم را فراتر از خودگزینی مفروض می‌گیرد. اشکال خودمحور و خودشیفته، مبتذل و سطحی هستند، لکن

فرد دیگر را نقد کند. حدود خود شکوفایی یک فرد باید حفاظت از فرصتی مساوی برای خود شکوفایی دیگران باشد. تیلور دو امر را شناسایی کرده است که به رسمیت شناختن را گریز ناپذیر می‌کند؛ اولی فروپاشی سلسله مراتب اجتماعی و به تبع آن مفهوم شرافت^{۲۹} و جایگزینی مفهوم شأن^{۳۰} می‌باشد. شأن به نوعی مدلول دموکراتیک و مساوی طلبانه دارد. به عنوان مثال همه انسان‌ها باید خانم یا آقا خطاب شوند و دیگر دوران القابی مثل لرد، ارباب و... سپری شده است. ایده‌آل اصالت تأثیر

آن‌ها از تئوری اصالت ناشی نمی‌شوند، بلکه در تقابل با اصالت واقعی هستند.

تنها در صورتی می‌توانیم هویتی معنی‌دار و غیر سطحی برای خود داشته باشیم که در دنیايمان تاریخ، مقتضیات طبیعت، لوازم هم‌نوع، وظایف شهروندی، دعوت خدا و یا چیز دیگری از این امور، به نحو قاطع موضوعیت داشته باشند.

اصالت مثل جنبه‌های دیگر فردگرایی مدرن، ما را به سوی نوعی زندگی مسئولیت‌پذیرتر سوق می‌دهد

فصل پنجم: نیاز به شناسایی

در فصل پنجم، تحت عنوان نیاز به شناسایی، یکی از وجوه اصالت به تفصیل مورد بحث قرار می‌گیرد. به اعتقاد تیلور شخصیت آدمی به روش دیالوژیکال شکل می‌گیرد. دیالوگ با دیگران فرع بر به رسمیت شناختن آن‌هاست، به رسمیت شناختن هم صرفاً احترام به دیگران نیست، بلکه نیاز حیاتی آدمیان است.

تاکنون تمام تلاش تیلور بر آن بوده که نشان دهد برخی امور فراخود ضروری است. در ادامه این فصل وی دوباره به بیان دو برداشت از ایده‌آل اصالت می‌پردازد.

یکی از نقدهایی که متوجه فرهنگ معاصر اصالت است، آن است که فهمی صرفاً شخصی از خود شکوفایی را تسحر یک می‌کند و به این ترتیب انجمن‌ها و جمعیت‌های متعددی که فرد در آن‌ها وارد می‌شود، صرفاً حیثی‌ابزاری دارند و در سطح اجتماعی این امر با هر گونه تعهد اجتماعی متضاد است. بر اساس این فرهنگ رابطه نسبت به خود شکوفایی طرفین رابطه، در درجه دوم قرار دارد. در اصالت معاصر عمده تمرکز بر خود است و ما را از ارتباط با دیگران دور می‌کند.

ایده اصالت متضمن برخی از مفاهیم اجتماعی است و گاه بیان می‌دارد که مردم چگونه باید در کنار هم زندگی کنند. اصالت، شکل تراش‌یافته فردگرایی مدرن است. فلسفه‌های فردگرای مهم، مدل اجتماعی نیز ارائه کرده‌اند. فردگرایی لاک تئوری جامعه به مثابه قرارداد را طرح نمود. شکل‌های متأخر فلسفه‌های فردگرا با مفاهیم برتری مردم ارتباط داشتند. در مفهوم حق جهانی هر کس باید حق داشته باشد که خودش باشد و آن مبنای نسبت‌گرایی معتدل است که هیچ کس حق ندارد ارزش‌های

جدی بر این فرآیند داشته است. به عنوان مثال، با هر در، ما به کشف شیوه اصیل و ذاتی بودن خودمان فراخوانده می‌شویم و اکنون هویت شخصی دیگر نمی‌تواند از جامعه نشأت گیرد و باید به طوری درونی خلق شود. این هویت از خلال گفت‌وگوی نیمه آشکار و نیمه درونی با دیگران فراهم می‌آید و لذا اهمیتی قاطع و نو به شناسایی دیگران داده شده است. شناسایی برابر صرفاً شیوه مناسب برای تأمین سلامت جامعه‌ای دموکراتیک نیست، بلکه بر اساس دیدگاه مدرن شایع، انکار آن می‌تواند منکر را دچار اختلالات و نابه‌سامانی‌ها کند. ترسیم تصویری پست و خوارکننده از یک فرد می‌تواند به اندازه‌ای که درونی شده باشد، بر تصویرگر فشار آورد و او را دچار تحریف کند. نه فقط فمینیسم معاصر، بلکه روابط نژادی و مباحث چندفرهنگ‌گرایی با همین مقدمه که انکار شناسایی می‌تواند به نوعی فشار بدل شود، نیرو گرفته‌اند. بنابراین، الف) در سطح اجتماعی اصل حیاتی انصاف است که مستلزم فرصت‌های مساوی برای هر فرد است که می‌خواهد هویت خود را توسعه دهد.

ب) در حوزه آگاهی روابط عاشقانه شکل دهنده هویت اهمیت حیاتی دارند. در سایه ایده‌آل اصالت، داشتن روابط صرفاً ابزاری رفتاری احمقانه است. این ایده که فرد می‌تواند خود شکوفایی را به این نحو پی‌گیری کند، تقریباً مشابه این است که گفته شود یکی می‌تواند بدون شناسایی افق معنایی و رای‌گزینش، چیزی را انتخاب کند که بطلان آن

ایده اصالت متضمن برخی از مفاهیم اجتماعی است و گاه بیان می‌دارد که مردم چگونه باید در کنار هم زندگی کنند. اصالت، شکل تراش یافته فردگرایی مدرن است

قبلاً گفته شد.

کارترینی به بی‌معنایی منتهی می‌شود، با تفکیک دو بعد ماده (محتوا) و صورت (شیوه) حیات آدم و قبول سوژکتیویسم صوری به نوعی سعی در حل پارادوکس آزادی و معنی می‌کند.

در پایان فصل پنجم تیلور متذکر می‌شود که نمی‌تواند ادعا کند که نتایجی محکم آورده است، ولی امیدوار است که گفته باشد، قلمروی استدلال عقلی عظیم‌تر از آن چیزی است که اغلب فرض می‌شود.

فصل هفتم: چالش ادامه دارد

در این فصل تیلور ضمن بیان مجدد تفاوت تلقی خودش از ایده آل اصالت تلقی‌های دیگر می‌گوید، امروز از مواضع رایج، به‌خصوص بین منتقدانی همچون بلوم، بل و لش، این است که باید به هدف خود تحقق بخشیدن، به عنوان چیزی آلوده و تباه شده با خودمحوری به دید شک و تردید نگریسته شود. این موضع به راحتی می‌تواند به محکومیت جامع فرهنگ اصالت منجر شود. از سوی دیگر افرادی وجود دارند که به این فرهنگ اعتقاد جدی دارند، کسانی که برای آن‌ها همه چیز آن‌طور که هست، کاملاً خوب است.

فصل ششم: لغزش به سمت سوژکتیویسم

تا این‌جا تیلور نگاهی به فرهنگ خودشیفتگی به عنوان نسخه تحریف‌شده ایده آل اصالت انداخت و آن را شیوع و دامنه نوعی جهان‌بینی دانست که خودشکوفایی را ارزش عمده زندگی قرار داده و ملزومات اخلاقی خارجی یا تعهدات جدی بسیار اندکی در قبال دیگران را به رسمیت می‌شناسد.

اشکال خودمحور ایده آل اصالت از دو لحاظ منحرف هستند:

تصویر ارائه شده در این کتاب به هیچ‌کدام از نتایج فوق‌الذکر منتهی نمی‌شود. موضع تیلور مستلزم سه امر است:

۱. ایده آل اصالت واقعاً ارزشمند است.
 ۲. می‌توان محتویات آن را به شکل عقلی اثبات کرد.
 ۳. این نوع استدلال می‌تواند موجب تفاوت در عمل شود.
- وی اظهار امیدواری می‌کند که در فصول قبلی مورد دوم را اثبات کرده باشد و یا حداقل نشان داده باشد که استدلال‌ها چگونه می‌توانند در این حوزه ما را متقاعد سازند.

۱. گرایش دارند که در خودشکوفایی به فردمحوریت داده و روابط آدمی را صرفاً ابزاری گردانند و به عبارت دیگر، آن را به اتمیسم اجتماعی سوق دهند.

۲. گرایش دارند خودشکوفایی را صرفاً به عنوان خود دانسته و ملزوماتی را که ورای امیال و تفکرات ما بوده و ناشی از تاریخ، سنت، جامعه، طبیعت یا خدا می‌شود، نادیده بگیرند. به عبارت دیگر، آن‌ها از یک انسان‌محوری افراطی حمایت می‌کنند.

در قرون اخیر، فرهنگ والا به سوی نوعی نیهلیسم و نفی تمام افق‌های معنی حرکت کرده است که صد و پنجاه سال پیش ظهور کرد. شخصیت اصلی این حرکت نیچه است. وجوه این سیر فکری را می‌توان در برخی از رشته‌های مدرنیسم نیز یافت و بین نویسندگانی همچون یاکوب دریدا و یامیشل فوکوی دوم که اغلب ایام کنونی را پست‌مدرن می‌دانند نیز نمایان است.

این ایده که هر یک از ما یک شیوه انسان بودن اصیلی داریم، مستلزم آن است که هر کدام از ما باید کشف کند که چیزی باید باشد، اما کشف مذکور با رجوع به مدل‌های فعلی و فرضیه‌ها ممکن نیست آن تنها با بیان آزادانه و تفصیلی مجدد مقدور است.

در این فصل، تیلور با تذکر این نکته که سوژکتیویسم

برخی از مخالفان اصالت، افرادی هستند که عموماً رویکردی علمی به جهان و انسان دارند. به نظر آن‌ها انسان باید با زبان علم شناخته شود

می‌بخشد. خودارجاعی صوری در فرهنگ ما غیر قابل اجتناب است. تیلور در ادامه این فصل برای شرح بیش‌تر تمییز صورت از محتوا مثال‌های را می‌آورد. او بر آن است که با سوبژکتیویسم صوری، آزادی و باره سوبژکتیویسم، مادی معنی را تأمین کند وی اعتراف به اخلاق عینی را لازمه معنی می‌داند.

فصل نهم: قفس آهنین

در این فصل تیلور از سلامت دوم مدرنیته، یعنی عقل‌ابزاری بحث می‌کند. در این جا هم استراتژی تیلور همان رده موافقان و مخالفان افراطی عقل‌ابزاری و اتخاذ موضعی میانی است. عقلانیت ابزاری ناشی از تحولات وجودشناختی قرون جدید و اوج فردگرایی است که در آن همه چیز غیر از خود، تنها ابزار و مواد خامی جهت تحقق بخشیدن به امیال و آرزوهای من است.

او می‌گوید، برخی عقل‌ابزاری را به خاطر این‌که روابط ما را با خود، طبیعت و دیگران مخدوش می‌کند، آن را نوعی انحطاط مطلق معرفی می‌کنند. ما به نوعی مبارزه پیوسته علیه طبیعت درونی و برونی خود محکوم شده‌ایم. این شکایت و اعتراض به طور مکرر از دوره رمانتیسیسم تکرار شده است.

تیلور معتقد است مخالفان مدرنیته در خصوص قفس آهنین و عقل‌ابزاری مبالغه می‌کنند. وی بر آن است که دیدگاه جامعه تکنولوژیک به عنوان سرنوشته آهنین نمی‌تواند دوام آورد. آن بیش از حد ساده‌سازی می‌کند و امر اساسی را فراموش می‌کند. اول آن‌که رابطه تمدن تکنولوژیک و این هنجارها یک سویه نیست. این طور نیست که فقط سازمان‌ها فلسفه را رواج داده باشند. جهان‌بینی قبل از توسعه یافتن سازمان‌ها باید در جامعه اروپایی برای شروع نیروی داشته باشد. جهان‌بینی قبل از توسعه یافتن سازمان‌ها باید در جامعه اروپایی برای شروع نیروی داشته باشد. جهان‌بینی‌های اتمیستی و ابزارگرایانه قبل از انقلاب صنعتی حداقل بین افراد تحصیل‌کرده اروپای غربی و آمریکا شروع به بسط و گسترش کرده بودند و در واقع این‌جا می‌توان بر اهمیت این زمینه‌سازی ایدئولوژیک برای جامعه کاپیتالیسم را

برخی از مخالفان اصالت، افرادی هستند که عموماً رویکردی علمی به جهان و انسان دارند. به نظر آن‌ها انسان باید با زبان علم شناخته شود، لذا سخن از خود تحقق بخشیدن یا اصالت برای آن‌ها مبهم و آشفته به نظر می‌رسد.

تیلور در ادامه می‌گوید، اگر بهترین به هیچ وجه نمی‌تواند به طور قطعی مبرهن گردد، پس انحطاط و سطحیت غیر قابل اجتناب است. جامعه آزاد آن جامعه‌ای است که همیشه محل چالش بین اشکال بست و والای آزادی باشد و هیچ کدام از دو طرف نمی‌تواند دیگری را لغو دانسته از میان بردارد، ولی مسیر می‌تواند استمرار داشته باشد. حداقل برای مدتی از طریق عمل اجتماعی، تحول سیاسی، قلب‌ها و مغزهای برنده اشکال، بهتر می‌توانند شکل بگیرند. بنابراین، موضع تیلور در تقابل و تضاد با موضع بدبینانه افرادی چون بل و بلوم می‌باشد.

ولی با مواضع خوش‌بینانه‌ای از نوع آنچه که در دهه شصت رخ داد با سبزی‌سازی آمریکا توسط چارلز ریچ، آشکاف تئوری‌هایی که خبر از ظهور فرهنگی خودجوش، رشوف، عاشق و مسئول در قبال محیط را می‌داد، موافق نیست.

تلاش برای ترسیم راهی به سوی بلندی‌ها و مصون ماندن از گرایش‌های افراطی و تقریبی چیزی است که در فصول هشتم تا دهم تحقق خواهد یافت.

فصل هشتم: زبان‌های ظریف‌تر

در جریان ایده‌آل اصالت نوعی تمرکز بر ذهن و سوژه شکل گرفته است، امور به طور عمده و به راه‌های مختلف بر ذهن متمرکز می‌شوند. اموری که تاکنون مبتنی بر واقعیت‌های خارجی همچون سنت و طبیعت بودند اکنون به انتخاب ما احاله شده‌اند.

این جنبش و به تبع آن اصالت، دو جنبه صوری و مادی دارد. اصالت در مقام صورت و شکل، خودارجاع است. در صورت، همه به خود من برمی‌گردد ولی در محتوا، ما شکوفایی واقعی را تنها در اموری همچون خدا، آرمان سیاسی یا مراقبت از زمین و... که اهمیت آن‌ها مستقل از من و امیال من است، می‌توانیم بیابیم.

خلط این دو نوع خودارجاعی فاجعه‌آمیز است. این خلط به بدترین اشکال سوبژکتیویسم نیز مشروعیت

دید. تیلور برجسته کردن عقل‌ابزاری و قفس آهنین را یک ساده‌سازی تلقی می‌کند، ولی انسان‌ها و جوامع آن‌ها پیچیده‌تر از آن هستند که با هر گونه تنوری ساده بتوان آن را توضیح داد.

وی در جایی دیگر می‌گوید، من نمی‌خواهم دربارهٔ درجات آزادی مبالغه کنم، ولی آن صفر هم نیست. با این حال، خطر ابزارگرایی و عقل‌ابزاری ما را تهدید می‌کند. به هر دو نحو سازمانی و ایدئولوژیک‌گرایانه، امور زیادی به سوی اتمیسم و ابزارگرایی حرکت می‌کنند. با این حال، ما هم می‌توانیم علیه آن مبارزه کنیم. یکی از راه‌های مبارزه آن است که برخی از زمینه‌های اخلاقی غنی‌تر را که تأکید مدرن بر عقل‌ابزاری از آن نشأت گرفت احیا کنیم.

فصل دهم: علیه پراکنده‌سازی

در فصل قبل گفته شد که سازمان‌های یک جامعهٔ تکنولوژیک عقل‌ابزاری را الزاماً بر ما تحمیل نمی‌کنند اگرچه ما را به آن سوق می‌دهند. دانستن این نکته هم لازم است که تلاش برای حذف این سازمان‌ها خیال باطلی بیش نیست. چنان‌چه تلاش مارکسیسم برای براندازی بازار و قرار دادن عملکرد کلی اقتصاد تحت کنترل آگاهانهٔ ما، به قول مارکس تولیدکنندگان به هم پیوسته، بی‌نتیجه ماند. ولی از این رویداد نمی‌توان نتیجه گرفت که به طور کامل باید خود را در اختیار بازار آزاد قرار دهیم. محدود کردن سیستم‌های بازار پرهزینه است، اما محدود نکردنشان نیز مهلک خواهد بود.

در این فصل تیلور به‌طور عمده در خصوص سومین ملامت مدرنیته یعنی استبداد نرم سخن می‌گوید. «این جاست که به سومین ناهنجاری باز می‌گردیم و این ناهنجاری مربوط است به هراس ابراز شده توسط توکویل مبنی بر این‌که برخی شرایط جامعهٔ مدرن، اراده و تمایل به کنترل دموکراتیک را تضعیف می‌کند. ترس از این‌که مردم خیلی راحت قرار گرفتن تحت یک حکومت بسیار تمامیت‌خواه و قیم‌مآب را بپذیرند.»

خطری که وجود دارد خطر از هم پاشیدگی است که به معنی وجود گروهی از مردم است که به طور فزاینده‌کم‌تر و کم‌تر قادر به شکل دادن یک مقصود و هدف مشترک و به انجام رساندن آن هستند. از هم پاشیدگی زمانی رخ می‌دهد که مردم خود را بیش‌تر و بیش‌تر مجزا تلقی کنند و در پروژه‌ها و پیمان‌های مشترک، خود را کم‌تر و کم‌تر وابسته به شهروندان دیگر بدانند.

تیلور در مقام حل، توصیه‌هایی را جهت تلطیف وضعیت جوامع و تقویت مشارکت مردم ارائه می‌کند. یکی از علل مهم حس فقدان قدرت این است که ما توسط دولت‌های بوروکراتیک مرکزی فراگیر حکومت

می‌شویم. آنچه می‌تواند این حس را تضعیف کند، عدم تمرکزگرایی قدرت است که توکویل هم به آن معتقد بود. بنابراین، در کل واگذاری قدرت یا تقسیم قدرت مشابه آنچه در یک سیستم فدرال وجود دارد، می‌تواند برای اعطای قدرت دموکراتیک مفید باشد.

پی‌نوشت:

1. Charls Taylor, Meaning, Morals and Modernity, p.7
2. Soft realtivis
۳. بنیاد نظری سیاست در جوامع چند فرهنگی، حسینی بهشتی، علیرضا، نشر بقیعه، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۰۸.
4. Allan Bloom
5. Christopher Lasch
6. The importance of Herder: in: Tylor Charls, Philosophical Arguments, Harvard University Press, 1995, P 79.
- ۱.۷ گزیستانسیالیسم و اخلاق، مری وارنوک، ترجمهٔ مسعود علیا، نشر ققنوس، تهران، ۱۳۷۹، ص ۳۰.
8. The One
- ۱.۹ گزیستانسیالیسم و اخلاق، ص ۲۲.
10. Ferrara
11. Modernity and Authenticity, Ferrara, Alssander, State University of New York, 1993.
12. Naive Universallism
13. Modernity and Authenticity, p.149.
14. Lionel Trilling
15. Sinverity and Authenticity
16. The Ethics of Authenticity, p. 15.
17. Disenchantment
18. Max Veber
19. Tocqueville
20. Inarticulate Debate
21. Liberalism of Subjectivism
22. The Cultural Contradictions of Capitalism
23. Bell, Daniel
24. The Culture Narcissism
25. The Minimal Self
26. The Sources of Authenticity
27. Dialogical
28. Monological
29. Honour
30. Dignity
31. Charles Reichs The Greening of America

